

حیات انسانی

موجودات این جهان گرچه همگی از تغییر و دگرگونی خالی نیستند و حرکات و تکاملاتی برای هر یک حتی در درون ذاتشان وجود دارد ولی اکثریت آنها دارای یک جمود نسبی هستند و تغییرات ذاتی آنها مشهود نیست و آنها عبارتند از جمادات که بمناسبت همین جمود بدین نام نامیده شده اند .

باستثناء جمادات ، سایر موجودات مادی دستخوش تغییرات ذاتی بارز و دره سیر تکاملات ظاهری میباشند ، گلی که در گلدان دیده میشود در ظرف چند هفته و حداکثر چند ماه تغییرات زیادی در آن پدید آمده بارها برک تازه بر آورده و غنچه کرده و گل داده و هنوز چند روزی از عمر برکها و گلها نگذشته بوده که آنها جای خود را بپرکهای تازه و غنچههای نو - شکفته داده اند . درختی که در باغچه دیده میشود در ظرف چند سال شکلها و حالات مختلفی بخود گرفته است یک روز نهالی جوان بوده . روز دیگر درختی بر و مند شده و بالاخره پس از چندی بصورت درختی سالخورده بیرون آمده است ولی خاکی که در گلدان ریخته اند وزمینی که درخت در آن روئیده در طول ماهها و سالها تغییر محسوسی در آن دیده نشده ، نه بر طول و عرض آن افزوده شده و نه برک و بری بر آورده و نه زیبایی و جلوه تازه ای بخود گرفته است . خاصیت دیگری که در گل و درخت و مانند آنها دیده میشود اینست که مقداری از اجزاء اینگونه

موجودات بصورت دانه و تخم بیرون می‌آید که می‌توان آنرا مجدداً در زمین کاشت و چند بوته گل یا درخت دیگر از آن بوجود آورد در صورتی که مشابه این اثر در آب و خاک و سنگ و سایر جمادات ابدآیدیده نمی‌شود. خواصی که در نباتات مشهود است باضافه خصوصیات دیگری از قبیل حس و حرکت در حیوانات نیز وجود دارد و بنابراین بایک نظر کلی می‌توان موجودات مادی را بدو دسته تقسیم نمود : موجودات زنده و ذیحیات ، مانند نبات و حیوان و انسان ، و موجودات فاقد حیات که جمادات نامیده می‌شوند .

گاهی از آن نظر که اجزاء همین موجودات جامد و مرده هستند که بصورت زنده جاوه میکنند ، بمحل نشو و نما می‌شود و زنده نیز نسبت حیات داده می‌شود و رویانیدن گیاه در زمین به « احیاء ارض » تعبیر می‌گردد چنانکه در آیاتی چند از قرآن مجید این عبارت و مشابه آن موجود است : « فاحیی به الارض بعد موتها » یعنی خداوند متعال بوسیله فرستادن باران ، زمین را بعد از مردگی زنده فرمود .

تفاوت موجودات ذیحیات و فاقد حیات بقدری واضح و روشن است که شاید میان دو نفر در تشخیص آنها اختلافی پیدا نشود ولی در عین حال شناختن حقیقت حیات و معرفی کردن آن بایک تعریف صحیح و متقن منطقی کار آسانی نیست و میان دانشمندان قدیم و جدید در این باره اختلافاتی وجود دارد که مهمترین آنها اختلاف بین مکتب « انیمیسیم » و « فینالیسم » است که آیا حیات یکی از پدیده‌های طبیعی محض است و قوانین مادی و نوامیس طبیعی برای تعلیل آن کفایت میکند یا اصولاً حیات امری است غیر مادی و نیروهای طبیعی برای پیدایش آن کافی نیست ؟ و آیا روح که

مبدء حیات است يك فنومن مادی است یا امری است ماوراء ماده ؟ و آیا مبدء حیات همان مبدء ادراکات حسی و عقلی است یا مبدء آنها بایکدیگر تفاوت دارد ؟

بدیهی است نقل گفته‌های فلاسفه و دانشمندان روحی و مادی و دلیلهائی که برای تأیید نظرات خود اقامه کرده‌اند و نقض و ابرام آنها الا حوصله این مقاله خارج است الا اینرو اژدنبال کردن آن صرف نظر کرده بذکر انواع حیات میپردازیم تا بحیات انسانی که مقصد اصلی است برسیم .

موجودات زنده اژ نظر نوع حیات و یا بتعبیر دیگر اژ نظر مراتب زندگی مختلفند و معمولاً آنچه بنظر بدوی حیات نامیده میشود ازدو حال خارج نیست یا حیات نباتی است که خاصیت آن رشد و نمو و تولید مثل میباشد و یا حیات حیوانی است که علاوه بر خاصیت حیات نباتی دارای خاصیت حس و حرکت نیز میباشد و بنا بر این ، حیات انسانی نیز اژ نوع حیات حیوانی خواهد بود و انسان وقتی زنده بشمار میآید که بدنش دارای قوه نباتی و حس و حرکت باشد و هنگامی که این خواص را از دست بدهد مرده خواهد بود .

بدیهی است زندگی باین معنی در همه حیوانات یکسان است . ولی بنظر دقیقتر انسانیت انسان باوجه امتیازی اژ سایر حیوانات بستگی دارد و حیات انسانی حقیقی فوق حیات حیوانی میباشد و انسان از آنجهت که انسان است وقتی زنده خواهد بود که خاصیت انسانیش زنده باشد و با معدوم شدن آن انسانیتش خواهد مرد گرچه هنوز اژ نظر حیوانی زنده باشد . امتیالات انسان اژ سایر حیوانات بدو دسته تقسیم میشود : امتیاز در مرتبه

وامتیاز در حقیقت ، امتیاز در مرتبه اینست که انسان در برخی از خواص حیوانی کاملتر از سایر جانوران باشد و آن مرتبه کاملتر وجه امتیاز اوایل آنها شده شود. اینگونه امتیازات را نمیتوان يك امتیاز جوهری برای انسان بحساب آورد. بلکه امتیاز واقعی انسان حقیقت خاصی است که واجد آن میشود و سایر حیوانات بکلی از آن محرومند. انسان در ابتداء استعداد رسیدن باین حقیقت را دارد و تعالیم انبیاء و رجال الهی است که آن استعداد را بفعلیت نزدیک میکنند و عنایت پروردگارا است که نور حیات انسانی با و افاضه میفرماید. در آیه (۱۲۲) از سوره انعام میفرماید: «او من کان میتاً فاحییناه و جعلنا له نوراً یمشی به فی الناس». آنکس که مرده بود و ما او را زنده ساختیم و برای او نوری قرار دادیم که در پرتو آن در میان مردم سیر کند. و در آیه (۲۴) از سوره انفال میفرماید «یا ایها الذین آمنوا استنجبوا لله وللسول اذا دعاکم لما یحییکم» ای کسانی که ایمان دارید خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که (پیامبر) شمارا دعوت کند بچیزی که زندهتان میسازد.

انسان بایافتن این حیات دارای چشمی دیگر و گوش دیگری میشود و کسانی که فاقد این حیات هستند از نظر مرتبه انسانی کور و کر میباشند «صم بکم عمی فهم لایعقلون» کر و لال و کورند و تعقل نمیکند «ومن کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلاً» کسیکه در این جهان کور (دل) بود در جهان دیگر کور و گمراهتر خواهد بود. «لهم قلوب لایعقلون بها ولهم اعین لایبصرون بها ولهم آذان لایسمعون بها و اولئک کالانعام بل هم اضل و اولئک هم الغافلون» دل دارند و درک نمیکنند ، چشم دارند و نمی بینند و گوش دارند و میشنوند آنان چون چارپایان

بلکه گمراهتر ند آنان همان غافلانند .

همچنانکه هر يك الاحیاء نباتی و حیوانی دارای مبدئی است که از آن بروح نباتی و روح حیوانی تعبیر میشود حیات انسانی نیز دارای مبدئی است که در نصوص دینی از مراتب آن تعبیّرات مختلفی شده و غالباً بنام روح الایمان یاد گردیده و در پاره‌ای از روایات مرسله بمرتبه‌ای از آن «ناطقه قدسیه» و بمرتبه کاملترش «کلیه الهیه» اطلاق شده است .

زراره گوید : با امام صادق علیه السلام عرض کردم : فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را که فرمود: «لنا کار در حال ایمان زنا نمیکنند» برای من تفسیر فرمای فرمود: در آن حال روح ایمان از او جدا میشود. از تفسیر روح ایمان جو یا بشدم. فرمود: موجودی است که تو بدین وسیله میتوانی آنرا بفهمی. ندیده‌ای که گاهی قصد کار (بدی) میکنی و يك حقیقت (درونی) تو را از آن باز میدارد؟ گفتم: چرا. فرمود: همان روح ایمان است. ابان بن تغلب که یکی از شاگردان بزرگ امام ششم علیه السلام میباشد از آن حضرت روایت میکند که فرمود: روح ایمان یکی است که از نزدیکانه آمده و در افراد مختلف پراکنده شده و بواسطه آن بایکدی گرفتار و محبت پیدا کرده‌اند و بازا را پراکنندگی خارج شده بصورت وحدت بسوی (خدای) یگانه باز میگردد .

حیات انسانی چون تکامل یا بد بحیات جاودانی می‌پیوندد حیاتی که چون بازندگی ناپایدار دنیوی سنجیده شود باید حیات دنیوی را در برابر آن «مرگ» نامید ۱ بر خلاف آنچه تفکر مادی اقتضاء میکند . قرآن شریف میفرماید «وان الدار الاخرة لهی الحیوان» راستی جهان ابدی تنها جهان زندگی (یا زنده) است. و از قول بدفرجامان در روز ستاخیز

میفرماید: «یا الیتنی قدمت لِحیاتی» ای کاش برای ژند گیم (چیزی) قبلا فرستاده بودم. رسیدن بآن حیات منحصر بزمان بعد از مرگ نیست و بتعبیر دیگر: شرط پیوستن بآن حیات والا، مرگ طبیعی نیست بلکه ممکن است کسی در همین زندگی دنیا چشم از طبیعت بپوشد و بجهان معنی بگشاید، امیر المؤمنین علی علیه السلام در وصف کسانی که دل را بیاد خدا ژنده کرده اند میفرماید: «فکأنهم قطعوا الدنيا الى الآخرة فشهدوا ما وراء ذلك» گویا طومار ژندگی دنیا را درهم نوردیده و بزندگی جاودانی رسیده اند و آنچه در پشت پرده این عالم قرار گرفته مشاهده نموده اند.

بلکه می توان از آیة شریفه «من كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى واضل سبيلا» استنباط کرد که هر کس در این جهان چشم حقیقت بینش باژ نشده و از حقایق جاودانی بهره مند نگردیده در جهان دیگر نیز از مشاهده آنها محروم خواهد بود و اعتبار عقلی نیز با آن موافق است.

یکی می رود

جهان چیست بگذر ز نیرنگ او
رهائی بچنگ آواز چنگ او
فک در بلندی زمین در مناک
یکی طشت خون و یکی طشت خاک
نیشته درین هردو آلوده طشت
ز خون سیاوش بسی سرگذشت
جهان گرچه آرامگاهی خوش است
شنا بنده را لعل در آتش است
(از اسکندر نامه)